

انگاره را می‌توان، به مثابه یک سازه تعریف کرد که مضمون آن به خودی خود، مجموعه‌ای از تصویرهایی است که از جنبه‌های گوناگون واقعیت در ذهن فرد وجود دارد. انگاره، به مجموعه‌ای از ویژگی‌ها اطلاق می‌شود که شخص تشخیص می‌دهد و یا در ذهن خود مجسم می‌کند. درجه وابستگی متقابل انگاره‌ها به یکدیگر، متفاوت است. ساختار یک انگاره را می‌توان از ساختار انگاره دیگر متمایز ساخت و هرگونه دگرگونی در انگاره، موجبات ایجاد عدم توازن و در نهایت، تغییر در انگاره‌های دیگر را فراهم می‌سازد.

انگاره‌ها، از مؤلفه‌های عملی، شناختی و تأثیرپذیری تشکیل شده‌اند؛ مؤلفه تأثیرپذیری در ارتباط با علاقه و یا عدم علاقه فرد به انگاره موضوع اصلی است و معمولاً با تأیید یا عدم تأیید جنبه‌های معرفتی و یا ادراکی آن پیوند دارد. مؤلفه شناختی، زاویه دید فرد از ویژگی‌های «فطری» شیئی است که فرد، آن را به مثابه وجودی مستقل از ادراک خویش تلقی می‌کند. یک مؤلفه عملی را می‌توان دقیق‌تر، به عنوان اثرات رفتاری مجموعه انگاره‌ها تعریف کرد. این تعاریف، به نسبت فرد و یا نوع انگاره ذی‌ربط، متفاوت است.

عناصر تشکیل دهنده یک انگاره را،



رسانه‌ها و انگاره‌سازی

دکتر حمید مولانا

ترجمه: غلامرضا تاجیک

می‌توان بیشتر چنین طبقه‌بندی کرد که هم مرکز و هم محیط بیرونی، توجه فرد را به خود جلب می‌کند. مرکز توجه فرد، دربردارنده مجموعه‌ای از عناصر کوچک مشخص در یک انگاره است و محیط بیرونی توجه فرد، متشکل از تعدادی عناصر مبهم ادراک شده است که این عناصر، به مرور زمان بر ابهام آنها افزوده می‌گردد.

به‌طور خلاصه، از نقطه‌نظر انگاره‌های بین‌المللی، واکنش تأثیرپذیری معمولاً به خلق و خوی فرد و یا فرهنگ کلی آن جامعه بستگی دارد که یک کشور خارجی را دوست بدارد و یا از آن متنفر باشد. مؤلفه‌های شناختی، به قدرت تشخیص بستگی دارد که این قدرت، می‌تواند تهدیدکننده و یا بی‌خطر باشد.

هنجارهای اجتماعی، دو تأثیر تعیین‌کننده بر انگاره‌های مسایل روز جهانی می‌گذارند:

نخست، همگن‌سازی روبه‌تزايد انگاره‌های اعضای گروه‌های اجتماعی، که توسط کیفیت ساده و متمایز نشده هنجارهای اجتماعی تقویت می‌شود. دوم، آنکه این مجموعه هنجارها حفاظت از ساختارهای ساده شناختی را برعهده دارند. در این ساختارهاست که چنین انگاره‌هایی شکل می‌گیرد و در عین حال این انگاره‌ها همزمان می‌توانند اثرات مستقیم را تحریف و یا استحکام بخشند. (اسکات، ۱۹۶۵)

تحریف رسانه‌ها، از انگاره خاورمیانه و اسلام

انگاره‌ای که رسانه‌ها از خاورمیانه می‌دهند تا حد زیادی به انگاره اسلام در رسانه‌ها وابسته است. حقیقت امر این است که رویدادها و سیاست‌ها، بر پایه فهم رسانه‌ها از هویت اسلامی شکل می‌گیرد. یوسنی - هرزگوین در قلب اروپا، با داشتن جمعیتی اکثرأ مسلمان، نمونه‌ای از این فرآیند انگاره‌سازی است که در جنگ «خلیج فارس» نیز شاهد آن بودیم.

اصل مطلب این است که انگاره‌هایی که رسانه‌ها از خاورمیانه و اسلام دارند، به دو دلیل بارز تحریف شده‌اند:

دلیل نخست اینکه، انگاره‌های رسانه‌ها تحریف شده، چونکه ماهیت امر توسط کسانی که کم‌وکیف آن را مخابره کرده‌اند، درست درک نشده است و نتیجه این عدم درک درست، انتقال تصویرهای متناقض از درون و بیرون خاورمیانه بوده است که این مسأله تأثیر مهمی در فهم دولت و شکل‌گیری مشروعیت آن

■ انگاره‌هایی که رسانه‌ها از خاورمیانه و اسلام دارند، به دو دلیل بارز تحریف شده‌اند:

اول؛ ماهیت امر توسط کسانی که کم‌وکیف آن را مخابره کرده‌اند، درست درک نشده است. دوم؛ پوشش خبری رسانه‌ها از خاورمیانه به نحوی است که فقط انگاره‌های موردنظر مخاطبان خود را (که عمدتاً غربی هستند) گزارش می‌کنند.

داشته است. دوم آنکه، پوشش خبری رسانه‌ها از خاورمیانه به نحوی است که فقط انگاره‌های موردنظر مخاطبان خود را (که بیشتر غربی هستند) گزارش می‌کنند. از این رو، ارائه و ارزیابی پیوسته رویدادهای خاورمیانه و رخدادهای اسلامی، از یک الگوی سکولاریسم و دستور کار ایدئولوژیکی جنگ سرد و دوران پس از آن پیروی می‌کنند.

این دو دلیل اساسی در مورد تحریف انگاره، در وضعیت یوسنی - هرزگوین، جنگ خلیج فارس و بحران‌های سیاسی که در حکومت کشورهای اسلامی رخ می‌دهد بسیار صادق است. بحران در یوگسلاوی سابق فقط یک مناقشه نژادی نیست، این بحران یک کشمکش مذهبی نیز هست.

ناکامی رسانه‌های غرب در فهم دقیق اختلاف‌های مذهبی، موجب شد که تصویر درستی از تراژدی یوسنی ارائه نشود و به همین دلیل رسانه‌ها، به تراژدی جاری در این منطقه بهای لازم را ندادند. جنگ خلیج فارس، نمونه انحصار و سلطه غرب (آمریکا) بر پوشش خبری رسانه‌ها را به نمایش گذاشت. از آن پس نیز، این حربه برای اطلاع‌رسانی به جهانیان مورد استفاده قرار گرفته است. در نهایت اینکه، مجموعه‌ای از بحران‌ها که دامنگیر دولت‌های اسلامی نظیر مصر و الجزایر و عربستان سعودی شده است، برخاسته از مناقشه‌های پنهانی است که نهادهای سیاسی موجود غربی و باورهای اسلامی بومی در قبال ماهیت سیاست و دولت، وجود دارد. کوتاهی شناخت غرب هم از این موضوع، ناشی از برداشت و تصویر غیرمذهبی است که از روابط دولت - جامعه در ذهن خود دارد.

یکپارچگی مناطق جغرافیایی وسیعی نظیر اتحاد شوروی یا دو شهرش مسکو و لنینگراد و سرزمین وسیع دیگری موسوم به اروپای شرقی، جایی که یوگسلاوی مارشال تیتو و مرکز آن بلگراد، نظام سوسیالیستی مستقل را برگزید و از اردوگاه کمونیسم ژوزف استالین جدا شد.

متأسفانه، نظام دوران جنگ سرد و انگاره‌سازی دوران پس از جنگ جهانی دوم، بر کشورهای اسلامی حکمفرماست و بیشتر جمعیت این کشورها، از حال و روز مسلمانان آسیای مرکزی و بالکان - و از آن جمله یوسنی - بی‌اطلاعند. بدین ترتیب، در نتیجه تبلیغات معکوس در طول نیم‌قرن گذشته و غفلت مطبوعات و رسانه‌های گروهی کشورهای اسلامی در پوشش دادن به موضوعاتی نظیر مسلمانان در یوگسلاوی سابق، نسل‌های جدید به‌ویژه قشر تحصیلکرده، هنوز هم با معضلات جامعه مسلمانان اروپا آشنایی کافی ندارند.

علاوه براین، تبلیغات و جاروجنجال نامطلوبی که علیه نهضت‌های اسلامی در سرتاسر جهان - از زمان پیروزی انقلاب اسلامی در ایران - تحت عناوین «بنیادگرایی»، «نظامی‌گری» و «تروریسم» به راه انداختند افکار عمومی در غرب، به‌ویژه در آمریکا و اروپا را آشفته‌تر ساخت. پس از جدایی

انگاره‌های نسل‌کشی تصاویر هولناک و گزارش‌های تکان‌دهنده‌ای که از جنگ یوسنی به جهان مخابره شده، عصر نازی‌ها را تداعی می‌کند. از دو سال پیش تاکنون، بمباران‌ها، آتش‌سوزی، شکنجه، قتل و تجاوز در یوسنی تا آن حد

انگاره‌های نسل‌کشی تصاویر هولناک و گزارش‌های تکان‌دهنده‌ای که از جنگ یوسنی به جهان مخابره شده، عصر نازی‌ها را تداعی می‌کند. از دو سال پیش تاکنون، بمباران‌ها، آتش‌سوزی، شکنجه، قتل و تجاوز در یوسنی تا آن حد

انگاره‌های نسل‌کشی تصاویر هولناک و گزارش‌های تکان‌دهنده‌ای که از جنگ یوسنی به جهان مخابره شده، عصر نازی‌ها را تداعی می‌کند. از دو سال پیش تاکنون، بمباران‌ها، آتش‌سوزی، شکنجه، قتل و تجاوز در یوسنی تا آن حد

انگاره‌های نسل‌کشی

تصاویر هولناک و گزارش‌های تکان‌دهنده‌ای که از جنگ یوسنی به جهان مخابره شده، عصر نازی‌ها را تداعی می‌کند. از دو سال پیش تاکنون، بمباران‌ها، آتش‌سوزی، شکنجه، قتل و تجاوز در یوسنی تا آن حد

اسلوانی و کراسی از نظام فدرالی یوگسلاوی، فرض آمریکا و اروپا چنین بود که بوسنی - هرزگوین زیر سلطه صرب‌ها باقی خواهد ماند و اتحادیه کوچک‌تری به وجود خواهد آمد. هرچند، اعلام استقلال از طرف بوسنی - هرزگوین و صدور بیانه‌های متعاقب آن، احساس اطمینان در آمریکا و جامعه اروپا را به تردید تبدیل کرد.

به‌طور خلاصه، تحت چنین شرایط ظاهری و انگاره‌ای بود که نسل‌کشی علیه مسلمانان بوسنی شکل گرفت و فقط صرب‌ها نبودند که با ظهور یک جمهوری اسلامی در اروپا مخالف بودند؛ فضای خصومت‌آمیزی که از زیرخاکستر جنگ جهانی دوم و جنگ سرد به وجود آمد از مجرای تبلیغات شدید ضداسلامی در رسانه‌ها خصمانه‌تر شد. تبلیغاتی که موجبات نگرانی غرب را فراهم کرد و عمیقاً بر سیاست‌های واشنگتن، لندن، پاریس و دیگر پایتخت‌های اروپایی اثر گذاشت.

تنها در تئاتر اروپا نیست که تراژدی بوسنی به نمایش در آمده است، صحنه و تماشایان این تئاتر، خیلی پیچیده‌تر از انگاره‌هایی است که در حال حاضر در تلویزیون به نمایش گذاشته می‌شود. یک بُعد مهم و حیاتی بحران بوسنی، حضور بیش از یک میلیارد مسلمان - دست‌کم یک پنجم جمعیت جهان - است که اخبار و تصاویر ارسالی از بالکان را می‌بینند و می‌شنوند.

در نخستین روزهای مارس ۱۹۸۹، درست قبل از تجزیه یوگسلاوی و در آستانه قیام‌های مداوم در اروپای شرقی، بینندگان تلویزیون فرانسه دیدند که در قلب پاریس - یعنی در میدان جمهوری این شهر - چگونه حدود ۵۰۰ نفر از مسلمانان که بیشترشان فلسطینی بودند، «فریاد مرگ بر سلمان رشدی» سر دادند. این واقعه در روزنامه نیویورک تایمز (پنجم مارس ۱۹۸۹) چنین گزارش شد: «جمعیت اندکی که به نظر می‌رسد نماینده ستون پنجم فئاتیک اسلامی باشند درست در مراسم دوستمین سالگرد تأسیس جمهوری فرانسه در پاریس، که انقلابی ضد روحانیت بود اعلام موجودیت کرده است.»

این صحنه، به کرات در تلویزیون فرانسه نشان داده شده است. کتاب آیه‌های شیطانی و امور مربوط به رشدی، عمق دریای بی‌اعتمادی در اروپا را که ۶ میلیون مسلمان در آن زندگی

■ کامپیوتر شخصی، ماهواره، فاکسی‌مایل، تلگراف، تلفن، تلویزیون و ویدئوکنفرانس، نوآوری‌های ارتباطات راه دور بود که موجبات راه‌اندازی سی.ان.ان. و دیگر شبکه‌های جهانی را فراهم ساخت. چنانچه این اهرمها از طرف دولت کنترل نشوند، این تکنولوژیها می‌تواند مشروعیت دولت را از بین ببرند.

■ انگاره‌ای که رسانه‌ها از خاورمیانه می‌دهند تا حد زیادی به انگاره اسلام در رسانه‌ها وابسته است.

می‌کنند عمیق‌تر کرده است.

دولت‌های اسلامی در اروپا، توان گذشته را از دست داده است. در قرن جاری، فقط بوسنی نیست که در سکوت و انفعال دولت‌های اروپایی از سوی یک کشور دیگر اروپا در معرض یک حمله بی‌امان قرار گرفته است. فرانسه و اسپانیا در سواحل دریای مدیترانه، با مغرب - به عنوان یک کشور تحت‌الحمايه - چنین کردند. این دو کشور، جنگی را در سال ۱۹۲۲ به راه انداختند که در سال ۱۹۲۷ پایان یافت؛ هدف از این جنگ، سرکوب نهضت اسلامی مغرب بود که می‌خواست یک جمهوری اسلامی تحت رهبری عبدالکریم در این کشور مستقر سازد. اسپانیا، با اینکه چندسال پیشتر کنوانسیون عدم استفاده از سلاح‌های شیمیایی را امضا کرده بود، با نقض آن برای نخستین بار، از سلاح‌های شیمیایی علیه مسلمانان استفاده کرد و در نتیجه جنگ را به نفع خود به پایان برد.

امروزه، مطبوعات و رادیو تلویزیون صرب‌ها دائماً بر چسب «بنیادگراها» را به مسلمانان بوسنی می‌زنند و به هم نژادهای خود و دیگران هشدار می‌دهند که یک جنگ مذهبی (جهاد) از طرف علی عزت بگوویچ رئیس جمهوری بوسنی و «طرفداران مقدسش» علیه صرب‌ها در راه است، صرب‌ها با استفاده از عبارت «بنیادگرایی اسلامی» امیدوارند که بتوانند حمایت اروپایی‌ها را برای تجزیه بوسنی مابین جمعیت مسلمان، صرب و کروات جلب کنند (امری که با پیمان «دیتون» به وقوع پیوست. م). سارایوو و دیگر شهرهای بوسنی برای قرن‌ها، نمونه آرامش و بردباری بودند تا اینکه رهبران صرب، ترس و نگرانی را از به قدرت رسیدن مسلمانان دامن زدند. حقیقت این است که در سال ۱۹۹۲، ملی‌گرایان کروات و صرب در بوسنی، با تقسیم جمهوری موافقت کردند. جامعه اروپا با بی‌تفاوتی بر این

«ژان - مری لوپین» در فرانسه و جمهوری‌خواهان متعصب ملی‌گرا در آلمان، با ابراز اینکه «اسلام، مذهب عدم تهاول است» و پناه‌جویان جهان سوم و مهاجران اروپای شرقی برخلاف مهاجران قبلی، به دلیل دین خود نمی‌توانند به وحدت برسند، از خشم جهان اسلام بهره‌برداری سوء کردند و پس از مرگ دیو کمونیسم، اسلام را جایگزین آن ساختند.

اما قبل از آن، نگرانی روزافزونی نسبت به «بنیادگرایی اسلامی» در میان تعیین‌کنندگان سیاست‌های اروپا و سیاست‌های ضداسلامی (مثل اعتراض‌های ضداسلامی)، به بخش جدایی‌ناپذیر احیای نژادپرستی و ناسیونالیسم نوین دهه ۹۰ تبدیل شده بود.

در جهان اسلام، فروپاشی کمونیسم و همزمانی آن با فساد اجتماعی و رکود اقتصادی در غرب، مجدداً بر این درک تاریخی مسلمانان صحه گذاشته بود که اکنون اسلام، تنها جایگزین ساختارهای سیاسی فعلی آنهاست. تهاجمات تجاوزکارانه صرب‌ها در فوریه ۱۹۹۲ علیه جمهوری بوسنی، رویارویی با این پیش‌ذهنیت بود.

باید به خاطر داشت که وجه تمایز بوسنی - هرزگوین با دیگر مناطق - یوگسلاوی سابق، تاریخ و سنت حزب اسلامی آن است. اضمحلال بوسنی توسط صرب‌ها در برابر چشمان باز دولت‌های اروپایی، سازمان ملل و سازمان‌هایی نظیر کنفرانس امنیت و همکاری در اروپا، بیشتر بر این درک مسلمانان صحه گذاشت که اروپا، اسلام را همچون تهدیدی نسبت به نهادهای اجتماعی و سیاسی خود تلقی می‌کند.

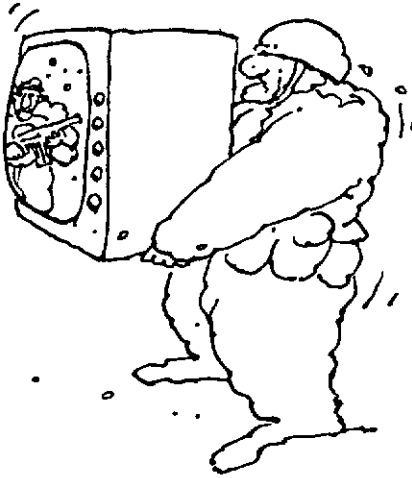
از زمان فروپاشی امپراتوری عثمانی بعد از جنگ جهانی اول، قدرت سیاسی و نظامی

فراگرد تجزیه، مهر تأیید گذاشت. اعضای کنفرانس اسلامی، تجاوز صرب‌ها را محکوم کردند و همچنین خواستار اقدام قاطع شورای امنیت علیه آنها شدند. ذکر این نکته اهمیت دارد که پوشش خبری بحران بوسنی در رسانه‌های جهان اسلام بسیار جامع است و برای نخستین بار، کشتار در بالکان، روزنامه‌نگاران و دست‌اندرکاران رسانه‌ها در کشورهای اسلامی را بر آن داشته است تا در محل و مستقل از رسانه‌های غربی، این بحران را پوشش دهند.

زندگی در شرایط دشوار، مرگ و آوارگی مسلمانان بوسنی که در نتیجه تهاجم صرب‌ها حاصل شده است تنها تراژدی‌ها و جنایاتی نیستند که سازمان‌های بین‌المللی عموماً و دولت‌های اروپایی و آمریکا خصوصاً سیاست سکوت مصلحت‌آمیز را در قبال آنها پیشه کرده‌اند. حملات و بمباران‌های عمدی و مداوم صرب‌ها علیه کتابخانه‌ها، موزه‌ها و آثار تاریخی در بوسنی، فصل نفرت‌انگیز تازه‌ای را در تاریخ تمدن اروپا گشوده است. گزارش‌ها و تحقیقات مورخان، دانش‌پژوهان و کارشناسان کتابخانه و موزه (اکثر آنها برای نشریات هنری مثل «روزنامه هنر» چاپ لندن مطلب می‌نویسند) در مورد نسل‌کشی فرهنگی در این منطقه، حاکی از آن است که صرب‌ها در راستای حرکت «نسل‌کشی نژادی»، تقریباً کلیه اسناد و مدارک تاریخی چاپی و خطی که سابقاً در کتابخانه‌های سارایوو و شهرهای دیگر بوسنی نگهداری می‌شد از بین برده‌اند.

شاهدان عینی نظیر استادان دانشگاه و ساکنان بوسنی، که اطلاعات دست اول از بمباران‌های هوایی شهرهای سارایوو و موستار توسط صرب‌ها دارند می‌گویند: آرشيو تمام روزنامه‌ها و مجله‌ها و کتابخانه‌های ملی سارایوو در نتیجه حمله صرب‌ها سوزانده شده و دیگر حتی قابل بازسازی نیز نیست. کتابخانه معروف بوسنی که در نزدیکی یکی از مساجد سارایوو واقع شده و مؤسسه مطالعات شرق‌شناسی شهر، که در آن مجموعه‌ای از بزرگترین آثار خطی اسلامی نگهداری می‌شد، از جمله بناهایی است که نابود شده است.

انفجار مساجد شهر و دهکده‌های بوسنی، آنطور که در رسانه‌های بین‌المللی گزارش شده، حاکی از تمایل صرب‌ها برای انهدام نمادهای مقدس اسلامی است که خشم میلیون‌ها مسلمان جهان را برانگیخته است. نیویورک

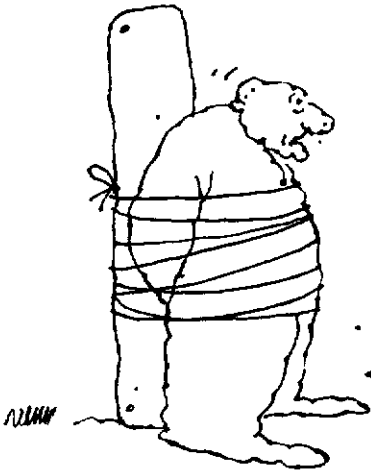


تایمز (چهارم اوت ۱۹۹۲) گزارش داد که «یک عنصر برجسته پارلمان صربستان، رهبری یک جوخه ویژه ترور را برعهده دارد که تخصص خاصی در انفجار مساجد دارد.»

هرچند، در تابستان ۱۹۹۲ نیویورک‌تایمز این آمادگی را نداشت که از رئیس‌جمهور بوش بخواهد در یوگسلاوی مداخله نظامی کند و حتی در سرمقاله خود حاضر نشد اسلوبودان میلوسویچ رهبر صرب‌ها را با هیتلر مقایسه کند. استدلال نویسنده این بود که هیتلر، تمامی اروپا را تهدید می‌کرد در حالی که میلوسویچ، فقط مسلمانان را تهدید می‌کند. برای آن دسته‌ای که با حیرت به دوران جنگ جهانی دوم نگاه می‌کنند و متوجه نمی‌شوند که چگونه دنیا در برابر آن ایستاد، نسل‌کشی جاری در بوسنی اکنون یک بوتهٔ آزمایش تاریخی است. در کتاب‌های درسی برای ما نوشته‌اند که این نسل‌کشی در دوران نازی‌ها به وقوع پیوست و در همان زمان، بیشتر مردم از آن بی‌خبر بودند. اما اکنون آن عذر، از دنیای امروز پذیرفته نیست. ما هرروز در تلویزیون، شاهد این نسل‌کشی هستیم و با خبر هستیم که این جنایت، روزانه اتفاق می‌افتد و دیگر نمی‌توانیم خود را به نادانی و تغافل بزیم. ابعاد جنایت وحشیگری در بوسنی، بسیار وسیع است و هیچ جامعه متمدنی نمی‌تواند هدف‌هایی که از سوی متجاوزان اعلام شده است را نادیده بگیرد.

پیروزی تصویر بر واقعیت

جنگ خلیج فارس، پیروزی تصویر بر واقعیت و منطق را به نمایش گذاشت. تکنولوژیهای نوین ارتباطی این امکان را فراهم ساخت که واژه و تصویر در موقع مناسب برای صدها میلیون نفر در سرتاسر جهان مخابره شود. تصویر، آن‌چنان بیننده را مسحور خود



می‌کند که تصور می‌کنیم ما خود شاهد نبرد هستیم. با این وجود، آنطور که مطالعات بیشتر کشورها نشان می‌دهد، این جنگ نبود که ما شاهد آن بودیم بلکه انگاره‌هایی بود که به این منظور برنامه‌ریزی شده بود تا حس پیروزی را القا کند و به آن نتیجه‌گیری دست یابد که واقعیت و منطق، هیچ‌گاه نمی‌توانست به آن دست یابد. (مولانا، گرینر و شیلر ۱۹۹۲).

مطالعات رسانه‌های دوران جنگ خلیج فارس، آشکارا نشان می‌دهد که با اینکه حجم خبر زیاد بود ولی همه خبرها روی آنتن نمی‌رفت. با وجودی که پوشش خبری این جنگ، با همه جنگ‌های دیگر تفاوت داشت ولی دیدگاه‌ها و حرکت‌های مخالف این سلطه انگاره‌ای، هیچ‌گاه در شبکه‌های اطلاعاتی جهانی مجال بروز نیافتند. آنچه رخ داد ضرورتاً توسط فردی روایت شد که از صدایی پرطنین برخوردار بود. «آنتونی لوییس» روزنامه‌نگار نیویورک‌تایمز بعدها چنین نوشت:

«بیشتر مطبوعات، ناظر بی‌طرف جنگ نبودند و در میان آنان کسی پیدا نشد که از این وضع انتقاد کند. من در مطبوعات، به تلویزیون و بسه وجه قدرتمند کنونی‌اش و آلت‌دست‌بودنش در دوران جنگ اشاره می‌کنم. به یقین، شبکه‌های تلویزیونی فقط انگاره‌های رسمی محض از جنگ را به روی آنتن فرستادند، یک جنگ بی‌درد را. بدتر از همه اینکه تصاویر غیرواقعی را با نوشتن شرحی بر روی آنها، به عنوان تصاویر واقعی جا زدند.»

جنگ خلیج فارس سه ویژگی روابط مابین رسانه‌های ارتباطی و روابط بین‌الملل را از زمان جنگ جهانی اول تأیید می‌کند. ویژگی نخست اینکه رسانه‌ها، معمولاً تمایل به پیروی از هنجارهای دولت - به‌ویژه ابرقدرت‌ها - دارند و از این‌رو، به حفظ و دفاع از وضع موجود کمک می‌کنند. ویژگی دوم اینکه، یک فلسفه

نوظهور جنگ، دخل و تصرف در حمایت عمومی را از عرصه داخلی به سطح جهانی کشانده است و به این ترتیب تبلیغات، به پیش شرط هدایت به کشمکش بین‌المللی تبدیل شده است. سومین ویژگی آنکه، تعداد نهادهای دموکراتیک سنتی کاهش یافته است و دو منبع مجزای قدرت و نفوذ رسانه‌ها و حکومت تبدیل به یک نهاد شده‌اند. مجراهای ارتباطات مردمی، فعالیت‌های خود را به عنوان نهادهای ناظر متوقف کرده‌اند و رابطه رقابت جویانه خود با مقامات دولتی را از بین برده‌اند. با توجه به این گرایش‌ها، رسانه‌ها در پوشش جنگ خلیج فارس کوتاهی نکردند بلکه در حمایت از شرایط موجود بین‌المللی موفق شدند.

تبلیغات گسترده‌ای که در حمایت از جنگ خلیج فارس وجود داشت از همگرایی روزافزون تکنولوژیهای ارتباطی جهانی دو دهه گذشته و وابستگی تجاری و مالی زیرساخت‌های ارتباطی و تکنولوژی‌های رسانه‌ای نوین ناشی شده بود. فرامالی کردن تکنولوژی‌های ارتباطات راه دور، شرایط اقتصادی و سیاسی بین‌المللی را آنقدر به هم گره زده است که هر قدرت بزرگی بخواهد جنگی را با موفقیت راه بیندازد می‌باید شبکه‌های ارتباطی جهانی را تحت کنترل داشته باشد. کامپیوتر شخصی، ماهواره، فاکسی مایل، تلگراف، تلفن، تلویزیون و ویدئو کنفرانس، نوآوری‌های ارتباطات راه دور نوین بود که مسوجبات راه‌اندازی سی.ان.ان و دیگر شبکه‌های جهانی را فراهم ساخت. چنانچه این اهرم‌ها از طرف دولت کنترل نشود، این تکنولوژیها می‌تواند مشروعیت دولت را از بین ببرند.

وقتی که از یک نظم ویژه بین‌المللی، جهانی‌بینی یا نظام عقیدتی به مثابه یک نظام مطلوب محافظت می‌شود، این نظم بدون آنکه در مجموع، نفعی به حال بشریت داشته باشد، به فسیل تبدیل خواهد شد. در مرکز مناقشه خلیج فارس، دو نظم سلطه‌گر و قدیمی وجود داشت. از جنبه بین‌المللی، یک نظام سرمایه‌داری اجتماعی و اقتصادی به رهبری ایالات متحده وجود داشت و تلاش آن این بود که به بهانه یک نظم نوین جهانی، منافع جهانی خودش را حفظ کند. از جنبه ملی، چندین نظام دولتی استبدادی نظیر رژیم بعث عراق و خاندان‌های سلطنتی عربستان و کویت وجود داشت که در تلاش بودند از سلطه همه جانبه

خود محافظت کنند. حفظ هردوی این هنجارها و نظم، در دوران نوین بدون حمایت از سیستم‌های رسانه‌ای جهانی حاکم امکان‌پذیر نخواهد بود.

جنگ خلیج فارس به عنوان یک رویارویی جهانی مابین انسانیت و حیوانیت، جنگی مابین تمدن و وحشی‌گری توصیف شد. این روش، یک راه دفاع از اصول نوگرایی و خرد علیه نیروهای تاریکی بود و به همین علت بود که سلاح‌های تهاجمی غرب یک نوع خشونت اخلاقی را به اجرا در آوردند. رسانه‌های آمریکا، اساساً در نقش داخلی خود به عنوان تهیه‌کنندگان اطلاعات شکست خوردند. با وجود ماهها پوشش شدید خبری، اکثر مردم آمریکا از حقایق پایه‌ای در مورد وضعیت سیاسی خاورمیانه یا در مورد تاریخ سیاست خارجی آمریکا در قبال عراق بی‌اطلاع بودند. تلویزیون، که برای اکثریت مردم یک منبع اطلاعات است، به‌ویژه مسؤول این بی‌اطلاعی بود. باید گفت: اگر چه حمایت از جنگ قوی بود، دست‌کم بخشی از آن برگمان‌های ناصحیح و ناقص بنا شده بود.

بحران مشروعیت سیاسی

گفتمان دولت - ملت در جهان صنعتی شده

غرب، تقریباً به‌طور اختصاصی به تکامل نوع خاصی از دولت می‌پردازد که منشأ و رشد آن طی ۲۰۰ سال گذشته در اروپای غربی، بیشتر در کشورهای سرمایه‌داری یا سوسیالیستی اکثریت مسیحی بوده است. در کشورهای اسلامی، مفهوم دولت از جنبه تاریخی به کلی متفاوت است و تعریف دیگری از رابطه نهادهای حاکم با جامعه را به دست می‌دهد. طی ۱۴ قرن گذشته، مفهوم دولت در گستره اسلامی، فراگرد بروز هویت بی‌مانندش در جهان معاصر را پیموده است. تقسیم‌بندی جغرافیایی، زبانی و دسته‌بندی ملی در خاورمیانه، شمال آفریقا و بخشی از آسیا در نظام نوین دولت - ملت از زمان آغاز قرن بیستم، یک بحران جاری مشروعیت و هویت سیاسی - که مستلزم بررسی بیشتر است - را به وجود آورده است.

بحران مشروعیت سیاسی در جهان اسلام، توسط تعداد زیادی از نویسندگان و تحلیل‌گران رسانه‌ها نادیده گرفته شده و این وضع همچنان ادامه دارد. چون آنها بیشتر روی تحلیل نهادهای سیاسی رسمی نظیر دولت، احزاب سیاسی، نهادهای بوروکراتیک و زیرساخت‌های دولتی و پارلمانی نوین تکیه می‌کنند، با وجود این، نهادهای اجتماعی و



سیاسی اسلامی سنتی، کانالهای سیاسی غیررسمی که از طریق آن منافع و درخواست‌های سیاسی ابراز می‌گردد و همچنین احساسات عمیق مسلمانان در مورد نظام دولت - ملت، که در برابر یک فرهنگ نوگرا طی دو دهه گذشته مقاومت می‌کند، جملگی تعادل نیروهای سیاسی را، هم در سطح ملی و هم منطقه تغییر داده‌اند. طی سال‌ها، فرض بر این بود که در کشورهای اسلامی معینی نظیر ترکیه و ایران نهادهای قدرتمندی وجود داشت که به تداوم مشروعیت دولت کمک می‌کرد، پادشاهی در ایران و دولت متجدد در ترکیه. هر چند نهضت‌های اسلامی در هر دو کشور، همیشه خود را از اندیشه‌های پرنفوذ جاری سیاسی دور نگاه داشته‌اند. حادثه‌ترین مبارزه طلبی نسبت به نظام‌های نوین ملت - دولت‌ها در ایران، ترکیه و مصر و دیگر کشورها از ناحیه نیروهای بسیج شده اسلام سیاسی، حاکی از این امر بوده است که سیاست‌های نوین، توانایی حل نیازهای مادی و معنوی این جوامع را ندارند. در الجزایر، تمایل عمیق مردم ناراضی برای انجام پاره‌ای اصلاحات در این کشور، دولت و نهضت زیرزمینی اسلامی را در دایره خشونت گرفتار کرده است. عده زیادی معتقدند که ادامه این وضع، در نهایت به حاکمیت طولانی نجبگان غیرمذهبی این کشور، که در غرب و فرهنگ آن را تحسین می‌کنند، پایان خواهد داد. در سال ۱۹۹۲، به دنبال لغو انتخابات چند حزبی که قدرت زیادی به جبهه نجات اسلامی در کنترل حکومت می‌داد، الجزایری‌ها برای نخستین بار از زمان استقلال از سلطه استعمارگران فرانسوی در اوایل دهه ۱۹۶۰، به جنگ با یکدیگر پرداختند.

مداخله نظامی سال ۱۹۹۳ در سومالی که توسط آمریکا سازماندهی شد، با هیچ‌گونه مقاومت خارق‌العاده‌ای از ناحیه نهادهای نوین دولت - ملت سومالی پس از استعمار، که بعد از پایان جنگ سرد (و رقابت دوا بر قدرت در شاخ آفریقا) فرو ریخت، روبرو نشد و به جای مقاومت، از تلفیق اقدامات مقامات مسلمان و سیاست‌های قبایلی که بیش از یک‌صد سال قدمت داشتند - از مشخصه‌های جوامع شرق آفریقا - شکل گرفت (ینمتر، ۱۹۸۰).

حزب اتحاد اسلامی یا «اتحاد»، که یک گروه اسلامی مسلح سومالی است به دنبال آن است که در این کشور، یک دولت اسلامی بر

■ مطالعات بیشتر کشورها نشان می‌دهد، آنچه در جریان جنگ خلیج فارس شاهد آن بودیم، جنگ نبود، بلکه انگاره‌هایی بود و به این منظور برنامه‌ریزی شده بود تا حس پیروزی را القا کند و به نتیجه‌ای دست یابد که واقعیت و منطق هرگز نمی‌توانست به آن دست یابد.

می‌دانستند. حتی امروزه هم، بیشتر حکومت‌های این منطقه از الگوی مشابهی پیروی می‌کنند.

به عنوان بخشی از نظام دولت - ملت، یکی از بی‌ثبات‌ترین ایدئولوژیهای وارداتی در جهان اسلام، همان ملی‌گرایی بوده است. در کشورهای اسلامی، تلاش در جهت ایجاد یک احساس وفاداری به موجودیتی که از جمیع جوانب «بیگانه» است، منجر به پیامدهای مخربی شده است. عمدتاً به سبب تحریک صاحبان قدرت، مردمان جهان اسلام بیش از هر زمان دیگر براساس قومیت، زبان، تملک سرزمین جغرافیایی دچار تفرقه شده‌اند. اسلام در معرض ایدئولوژی پر قدرت ملی‌گرایی بوده و این حالت، نوعی وابستگی به غرب را به منظور درک قوانین پایه‌ای سیاست‌گذاری داخلی و خارجی ایجاد کرده است. ایران، بهای گزافی را به خاطر تناقض مابین یک دولت غیرمذهبی منطبق با الگوهای اروپایی و یک دولت اسلامی مبتنی بر امت (جامعه مذهبی) پرداخته است. از سال ۱۹۲۵، هنگامی که پادشاهی ایران از قاجار به پهلوی دست به دست گشت، عمدتاً در نتیجه تحریکات و حمایت بریتانیا یک نظام استبدادی دولت - ملت غیرمذهبی را تا انقلاب اسلامی در سالهای ۱۹۷۹-۱۹۷۸ تحمیل کردند. دوره رضاشاه، پایه‌گذار سلسله پهلوی، دوره رایج‌کردن کامل ارزش‌های غربی بود. به این ترتیب، منافع دولت برمذهب، که همیشه بر زندگی ملی حاکم بود غلبه کرد.

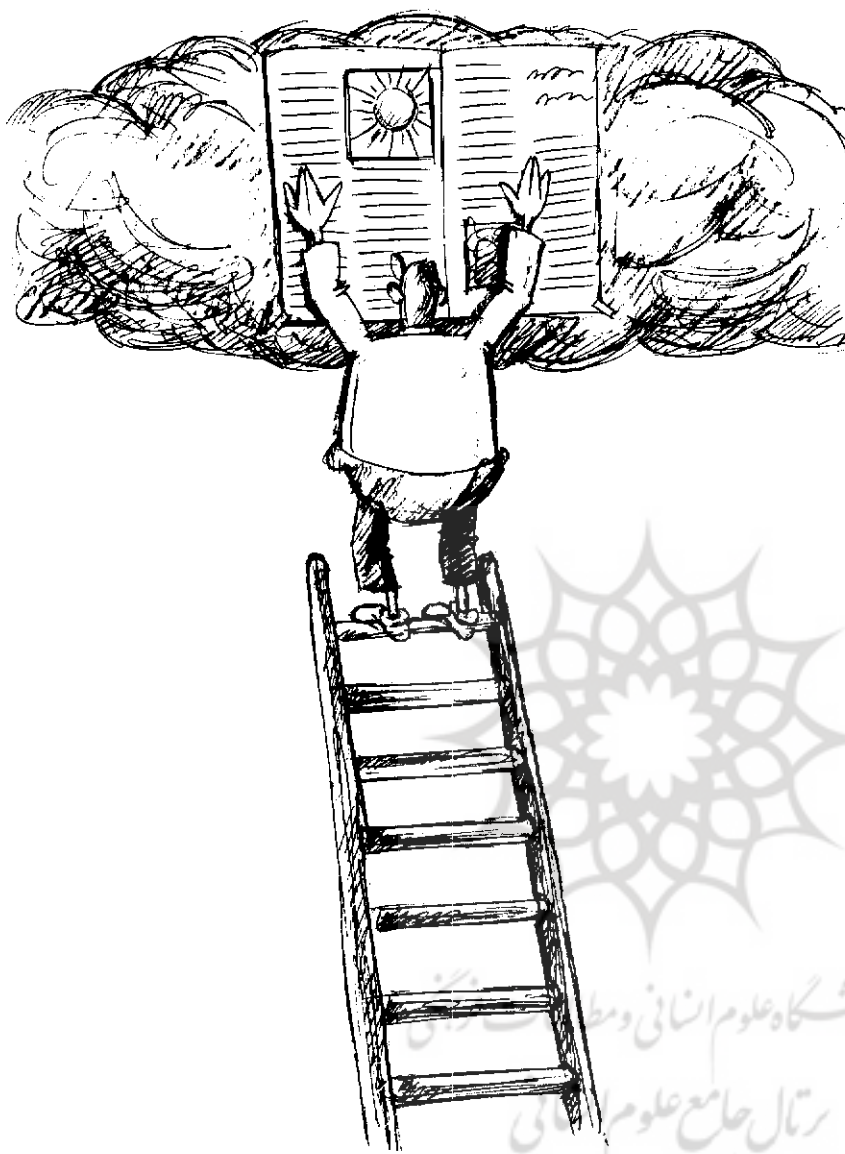
ایدئولوژی رسمی رضاشاه در برابر شکست کامل سال ۱۹۴۱ - زمانی که سربازان بریتانیا و روسیه در جریان جنگ جهانی دوم وارد ایران شدند - تاب نیاورد و این امر به برکناری وی از قدرت انجامید. به هر حال، در ارتباط با مفهوم ارتباطات عمومی که او برنامه‌ریزی کرده بود و توسط پسرش محمدرضا ادامه یافت، تنها در چند مقطع کوتاه، مقامات صلاحیتدار مذهبی به همراه لیبرال‌های غیرمذهبی موفق شدند با سلطه سیاسی انحصار ارتباطی دولت به مقابله برخیزند.

پایه شریعت (قوانین اسلامی) برپا کند. مطبوعات، به حضور این گروه در مناطقی که در آن خلاء قدرت وجود دارد و به پایان دادن به خشونت و راهزنی که این کشور را برای قریب دو سال ویران کرده است، (واشنگتن‌پست، بیست‌ویکم دسامبر ۱۹۹۲) اعتراف کردند. در کشور سودان، جایی که نجبگان سیاسی الهام گرفته از اروپا و مقام‌های پرنفوذ اسلامی با یکدیگر اتفاق نظر نداشتند، گروه جنبش اسلامی، که چندسال قبل توسط غرب و رسانه‌ها به عنوان یک عامل کوچک تحریک معرفی شده بود، توانسته است عمری بیش از دیکتاتوری قدیمی سودان داشته باشد و به جای آن، یک جمهوری اسلامی در آفریقا برقرار سازد. «حسن الترابی»، یک محقق و رهبر نهضت اسلامی در سودان و قاره آفریقا می‌گوید: «اسلام، یک موج تاریخی است که از راه تکامل با انقلاب پیروز خواهد شد.» (الترابی، ۱۹۹۲).

برای درک پویه‌های انگاره‌سازی در رسانه‌ها و بحران مشروعیت سیاسی در کشورهای اسلامی، به‌ویژه در خاورمیانه فهم این نکات لازم است:

۱. مفاهیم اسلامی دولت و جامعه؛
۲. عارضه ملی‌گرایی به مثابه نمادی از نظام نوین دولت - ملت؛
۳. فراگرد سلطه و هژمونی تحمیل شده از جانب قدرت‌های بزرگ دوران استعماری و دوران بعد از جنگ.

برای ارزیابی تأثیرات دیدگاه‌ها و انگاره‌های سیاسی غرب در منطقه‌ای که سختی با این دیدگاه‌ها و انگاره‌ها ندارد، کافی است نآرامی‌های هرج‌ومرج طلبانه خاورمیانه نوین را بررسی کرد. منطقه خاورمیانه، زبانه‌دان بقایای رژیم‌هایی است که به‌طور مستقیم، برای توجیه بلافضل موجودیت خود به ایده‌آل‌ها و ارزش‌های وارداتی غربی تکیه دارند. هم شاه ایران و هم پادشاهان سابق مصر، بدون توجه به فراگردهای تاریخی توسعه سیاسی خاورمیانه، با رهبران جاه‌طلبی همسو شدند که نوسازی برپایه خط مشی‌های غرب را بهترین انتخاب مناسب در یک جهان غیرمذهبی



رضاشاه در دو دهه حاکمیت خود موفق نشد آن‌طور که توسط کمال آتاتورک در ترکیه انجام گردید، دین را از سیاست جدا کند. از سال ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۳، آمیزه‌ای از نهضت‌های مذهبی و غیرمذهبی تحت رهبری آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی و ملی‌گرای لیبرال محمد مصدق، که موفق شد به نخست‌وزیری برسد، نه تنها یک جنگ ضد امپریالیستی علیه بریتانیا از طریق ملی کردن صنعت نفت ایران به راه انداختند بلکه تقریباً رژیم محمدرضا را سرنگون ساختند و محمدرضا شاه، به دنبال تلاش ناموفق برای کودتا علیه این آمیزه مذهبی - سیاسی از کشور گریخت. هرچند که، کودتایی دیگر به تحریک سازمان سیا در اوت ۱۹۵۲ به این دوره کوتاه همگرایی خاتمه داد و محمدرضا را مجدداً بر اریکه قدرت نشاند.

دومین مبارزه طلبی نسبت به قدرت دولتی، یک دهه بعد یعنی در سال ۱۹۶۳ صورت گرفت، در آن تاریخ، امام آیت‌الله روح‌الله خمینی، با بسیج مردم تحت لوای اقتدارهای مذهبی و با استفاده از کانالهای سنتی ارتباطات مردمی نظیر مساجد و بازار، حوزه مبارزه‌ای را علیه رژیم استبدادی شاه و الگوی توسعه غربی‌اش به راه انداخت که به تبعید ایشان - ابتدا به ترکیه و سپس به عراق - انجامید.

از جنبه سیاسی بسیار بااهمیت است که رهبران مذهبی شیعه یا علما توانستند استقلال خود را از دولت‌های پادشاهی یا شبه سکولار، که در گذشته به قدرت رسیده بودند حفظ کنند (آنگار ۱۹۶۹).

در کشورهای سنی مذهب نظیر مصر و عربستان سعودی، قدرت رهبران مذهبی در چارچوب ساختار سیاسی موجود گره خورده و به همین دلیل، علما از اقتدار لازم برخوردار نیستند. دقیقاً همین قدرت تحت‌نظرگیری و مقابله علما و دولت با پادشاه در ایران بود که به امام خمینی (ره) و به دیگران قبل از ایشان، این امکان را داد که به هنگام بروز مناقشه در مرکز قدرت قرار گیرند. غرب‌گرایی تمام عیار محمدرضا از طریق به اصطلاح انقلاب سفید، در تبدیل ایران به یک نظام مدرن دولت - ملت از نوع اروپایی آن با شکست مواجه شد. علاوه بر گرایش به طرف وابستگی به ایالات متحده و قدرت‌های مشخص اروپا و همچنین نفوذ نظام‌یافته قدرت‌های خارجی در امور داخلی ایران، مشروعیت دولتی که قدرت محمدرضا

نیفتاد. دوم آنکه دو بستر ارتباطی متناقض و رقیب ایجاد شد که یکی را دولت هدایت می‌کرد و دیگری ریشه در سنت سیاسی - مذهبی مردم ایران داشت.

با وجودی که دولت از طریق تلاش‌های «نوسازی» خود، خطوط مشخص ارتباطی را به همراه توسعه بوروکراسی، نظام دانشگاه‌ها، نظام‌های ارتباطات راه دور و ارتش، وسایل ارتباط جمعی و سیستم مدیریت ایجاد کرد، ولی رهبران این جوامع و علما، کنترل خویش بر روی سیستم‌های پیشرفته، گسترده و بسیار پیچیده فرهنگی و ارتباطی را حفظ کردند و هیچ‌گاه تسلیم اقتدار دولت نشدند.

برآن بنا شده بود را از بین برد. در حقیقت، انتشار مقاله‌ای علیه قدرت مذهبی که توسط رژیم شاه در روزنامه کثیرالانتشار اطلاعات در هفتم ژانویه ۱۹۷۸ صورت گرفت، قیام انقلابی را تسریع کرد و به انفجار خشم مردم شتاب بخشید و سرانجام به سرنگونی سلسله پهلوی در فوریه ۱۹۷۹ انجامید.

به‌طور خلاصه، سه عنصر مهم، فراگرد ارتباطات و دولت را در قبل از انقلاب اسلامی ۱۹۷۸-۷۹ برجسته ساخت؛ نخست آنکه مفهوم یک نظام دولت - ملت غیرمذهبی به دلیل تناقضی که با اندیشه اسلامی در مورد دولت و جامعه داشت، هیچ‌گاه در ایران جا

مادامی که زیرساخت و بوروکراسی دولتی زیاد گسترده نبود، کنترل و اجتماعی کردن اعضای آن در مسیر مشی دولت امکان پذیر بود. مع هذا با رشد جمعیت و توسعه نظام های آموزشی، بوروکراتیک و سیستم های ارتباطی اطلاع رسان، حفظ فرآیند غیرمذهبی کردن حقیقتاً کار دشواری بود.

به عبارت دیگر، کنترل قدرت سیاسی در ایران به جای کنترل صرف رسانه های جمعی، مستلزم کنترل کانال های سنتی ارتباطی نیز می باشد. این قدرت نهاد های سنتی است که مشروعیت رسانه های مدرن را تعیین می کند نه عکس آن. ادغام دوزیر ساخت کانال های سنتی و نوین ارتباطی، پیش شرط اساسی هر نوع نظام دولتی در ایران است که خواهان مشروعیت و اعتبار فرهنگی است. عنصر سوم، مداخله نظام یافته تاریخی قدرت های بیگانه، هم در ارتباطات و هم در امور دولتی ایران بوده است که مشروعیت دولت های وقت را بیشتر از بین برده است و به عمد، راه هرگونه تلاش برای استقرار یک دولت سیاسی - مذهبی را که ممکن بود الگوی جوامع اسلامی قرار گیرد، سد کردند (مولانا - ۱۹۷۹)

به طور کلی، نفوذ و مداخله های غیرقانونی قدرت های بزرگ اروپایی در امور سرزمین های اسلامی، تأثیر عمیقی بر روابط مابین نهاد های ارتباطی و دولتی داشت. باید یادآوری کرد که این دست اندازی های مستقیم قدرت های اروپایی در جهان اسلام، هم مشخصه شروع استعمار و هم گسترش تکنولوژی های ارتباطی منجمله در زمینه دریانوردی، سیستم های تلگراف و تلفن، حمل و نقل و راه آهن است. حضور قدرت های اروپایی در خاورمیانه، که با تلاش برتری جویانه پرتغال در خلیج فارس در قرن شانزدهم شروع شد و بعدها نیز این راه را استعمارگران هلندی، انگلیسی، فرانسوی در سرزمین های اسلامی از مصر تا هند ادامه دادند، دو پیامد بسیار مهم داشت: نخست آنکه، این حضور اقتدار دولت در خاورمیانه اسلامی را کاهش داده و آن را در معرض اراده سیاسی و اقتصادی منافع استعماری قرار داد. دوم آنکه، این نفوذ استعماری، سلطه ارتباطی بر روی امور حکومت های منطقه را برقرار ساخت و کانال های ارتباطی نوین را تا حد امکان تحت کنترل خود در آورد. معرفی و پذیرش نظام دولت - ملت در کشورهای اسلامی، یک جو بحرانی ایجاد کرد

که در این فضا، مداخله های بیگانه از طریق کنترل پنهانی با موفقیت همراه بود. از نظر داخلی، قدرت سیاسی از رهبران سیاسی - مذهبی به نخبگان بوروکراتیک و ارتش واگذار شد.

به طور خلاصه، نظام دولت - ملت، دیگر جنبه های ایدئولوژیها و نهادهای نوین غربی را به نمایش گذاشت، البته، مردم، رهبران و نخبگان جدید را یا عاملان قدرت های اجنبی می دانستند یا عناصری که از طریق آنها، نظام های جدید استعماری و سیاست های عقیدتی برجامعه تحمیل می شد. به این ترتیب، هر نوع پیروزی نظام نوین دولت - ملت در کشورهای نظیر ترکیه، ایران، پاکستان، مصر و اندونزی به طرف نوسازی یا بحران به هم ریختگی اقتصادی و اجتماعی همراه بود. می توان گفت بحران مشروعیت سیاسی، حاصل فرهنگ نوسازی کردن بود.

امروزه، در دوران بعد از اصطلاح جنگ سرد، که ترس از کمونیسم از بین رفته است، دولت ها و رسانه های غرب، رشد جنبش های اسلامی را به مثابه یک تهدید رمنیع عمده بحران های بین المللی، منطقه ای و ملی ارائه می دهند. در هر کجا و مناسبتی که بخواهند به آن دسته از دولت ها، رهبران، سازمان هایی که با بیشتر پیش فرض های ایدئولوژی های غربی مرتبط با سکولاریسم و نظریه های توسعه به ضدیت برخاسته اند، اشاره کنند از عبارت «بنیادگرایی اسلامی» استفاده می کنند.

بحران های عمده ای که این کشورها با آن مواجه هستند تناقضی است که به وسیله یک بنیادگرایی غیرمذهبی حاصل گردیده است. این بنیادگرایی غیرمذهبی، براین باور است که جهان بینی و مشی آن، حقیقتی بسیار گویاست؛ اما باورها و فرهنگ اسلامی در برابر بنیان های هستی شناسی و معرفت شناسی چنین نظریه هایی مقاومت کرده است.

به طور خلاصه، نظام تحمیل شده نوین دولت - ملت، به همراه عناصر برتری جوی داخلی و خارجی آن، به انضمام نهادهای حمایت گرانه سیاسی و اقتصادی، یک منبع عمده بحران ها در جهان اسلام بوده و خواهد بود.

رئوس بحران های دائمی و مسیر آینده آن را که در اینجا به آنها اشاره شد زمانی بهتر درک می کنیم که قبول کنیم اسلام، از نظر تاریخی نیروی عمده ای در جهان بوده که در برابر

نوسازی غربی ایستادگی کرده است. چنین به نظر می رسد که دیگر جوامع، منجمله جامعه کمونیستی خود را بدون یک مبارزه قابل اعتنا تسلیم کرده اند. یک پیامد این انحطاط، آن است که نظام های نوگرایی سیاسی کشورهای جهان اسلام نظیر مصر، الجزایر، سوریه و اندونزی که زمانی می توانست به خاطر میل این کشورها برای مشروعیت و هویت جدید به طرف سوسیالیسم هدایت شود، اکنون تحت ترحم نهادهای سیاسی و مالی غرب قرار گرفته اند. غرب که از قید تهدید کمونیستی رهایی یافته، و اکنون از یک دیدگاه انعطاف ناپذیر در زمینه توسعه بین المللی شده برخوردار شده است تلاش دارد در یک مأموریت جهانی، آن نظام ها را زیرپوشش بازار آزاد (این عبارت بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، جایگزین کاپیتالیسم شد) و یک سیستم پولی بین المللی، بر همه کشورها و از آن جمله جمهوری های مسلمان آسیای مرکزی تحمیل کند.

نتیجه

فرآیند انگاره سازی سیاسی که واقعیت های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جهان اسلام و خاورمیانه را تحریف می کند، به بزک کردن استنباط های افراد و نهادها از غرب ادامه خواهد داد مگر آنکه دو تغییر اساسی تحقق یابد:

نخستین تغییر، توانایی افراد، رسانه ها و سیاست گزاران غربی خواهد بود که تحولات جهان اسلام و خاورمیانه را، نه از چشم انداز خودشان، بلکه از ناحیه توسعه فرهنگی و تاریخی ارزیابی کنند. تغییر دوم، تجدید ساختار سیاسی داخلی حکومت ها در کشورهای اسلامی به نحوی است که با اعتقادات مذهبی و اجتماعی اسلامی سازگار باشد. بدون این دو شرط، هیچ گونه معجزه اقتصادی یا سیاسی در افق این کشورها وجود نخواهد داشت.

* این مقاله فصل نخست کتاب «رسانه های آمریکا و خاورمیانه» است که توسط دکتر یحیی کمالی پور استاد ارتباطات جمعی دانشگاه پوردو در ایالت ایندیانا ای آمریکا ویراستاری شده است. کتاب شناسی این اثر به قرار زیر است:

The U.S. Media and the Middle East: Image and Perception.

Published in 1995 by Greenwood press - London 1995.